دکتور لعل زاد

۱۹ مارچ ۲۵

نوروز در منابع تاریخی و ادبی !

==========================

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵ [۹۰۵]

معاویه، عبدالله بن دراج غلام خود را بر خراج عراق گماشت و... به عبدالرحمن بن ابی بکر در باره سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آنها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان را نزد وی فرستند و در نوروز و جز آن و در مهرگان ده میلیون نزد وی فرستاده می‌شد.

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۸ [۹۱۵]

آنگاه بفرمود تا چرخی از آبگینه برای او بسازند... برآن نشست و در هوا از شهر خویش از دنباوند تا بابل و به یکروز رفت و آن روز هرمز روز فروردین ماه بود و مردم از این شگفتی که دیدند نوروز گرفتند و بگفت تا این روز و پنج روز دنبال آن را عید گیرند و شادی و خوشی کنند...

التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۶ [۹۵۶]

ماههای ایرانیان نیز اول فروردین ماه است که اول روز آن نوروز است که بفارسی یعنی روز تازه که تازه را «نو» نیز گویند. نوروز بزرگتر عید ایرانیانست...

تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۳۱ [۹۶۳]

پس او داد بگسترد و علما را بفرمود که روز مظالم من بنشینم، شما نیز نزد من آیید تا هر چه [درو داد] باشد مرا بنمایید تا من آن کنم و نخستین روز که بمظالم بنشست، روز [هرمز بود] از ماه فروردین، پس آن روز [را] نوروز نام کرد، تا اکنون سنت گشت...

رودکی [۹۴۱]

چون سپرم نه میان بزم به نوروز — در مه بهمن بتاز و جان عدو سوز

باز تو بی رنج باش و جان تو خرم — با نی و با رود و با نبیذ فنا زوز

آثارالباقیه [۱۰۰۰]

ص ۵۱

متوکل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟ گفتند که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوک عرب شدند. متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا موبد را حاضر کردند و به موبد گفت که... من هم نمی توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم... این واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود...

ص ۳۲۴

فروردین ماه: نخستین روز آن روز نوروز است که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان کننده این معنی است و... نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و... آغاز شمارش از این روز شد... کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست... در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است. فرمود: آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد... از اینروست که پاشیدن آب در این روز رسم شده، سپس از آن حلوا تناول کرد...

فردوسی [۱۰۲۰]

به جمشید بر گوهر افشاندند — مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرودین — برآسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند — می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار — به ما ماند از آن خسروان یادگار
همه ساله بخت تو پیروز باد — شبان سیه بر تو نوروز باد

بابا طاهر [۱۰۳۰]

جدا از رویت ای ماه دل افروز — نه روز از شو شناسم نه شو از روز
وصالت گر مرا گردد میسر — همه روزم شود چون عید نوروز

فرخی [۱۰۳۷]

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید — کلید باغ ما را ده که فرداMان به کار آید
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید — تو لختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید
چون اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید — ترا مهمان ناخوانده بروزی صد هزار آید
کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید — چنان دانی که هرکس را همی زو بوی یار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر ز یار آید — ازین خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید
بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روز — ملک در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

عنصری [۱۰۳۹]

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم — میراث بنزدیک ملوک عجم از جم
بر دولت شاه ملکان فرح و فیروز — آن قبله فخر و شرف گوهر آدم
سالار خراسان ملک عالم عادل — از جمله شاهان بهمه فضل مقدم
همیشه عید باد روز نوروز — همی تا تازه باشد عید مختار

منوچهری [۱۰۴۰]

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز — کامگارا کار گیتی تازه از سر گیر باز
لاله خودروی شد چون روی بترویان بدیع — سنبل اندر پیش لاله چون سر زلف دراز
شاخ گل شطرنج سیمین و عقیقین گشته است — وقت شبگیران به نطع سبزه بر شطرنج باز

ناصر خسرو [۱۰۸۸]

که پرسد زین غریب خوار محزون — خراسان را که بی من حال تو چون؟
همیدونی چو من دیدم به نوروز؟ — خبر بفرست اگر هستی همیدون
درختانت همی پوشند میرم — همی بندند دستار طرخون؟
نقاب رومی و چینی به نیسان — همی بندد صبا بر روی هامون؟
نثار آرد عروسان را به بستان — ز گوهرهای الوان ماه کانون؟
همی سازند تاج فرق نرگس — به زر حقه و لولوی مکنون؟
گر ایدونی و ایدون است حالت — شبت خوش باد و روزت نیک و میمون

سنایی [۱۱۳۱]

با تابش زلف و رخت ای ماه دل افروز — از شام تو قدر آید و از صبح تو نوروز
از جنبش موی تو برآید دو گل از مشک — وز تابش روی تو برآید دوشب از روز
هرچند همه دفتر عشاق بخواندیم — با این همه در عشق تو هستیم نوآموز
با هجر تو هر شب ز پی وصل تو گویم — یارب تو شب عاشق و معشوق مکن روز

خیام [۱۱۳۱]

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است — در صحن چمن روی دل افروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست — خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

انوری [۱۱۸۹]

صاحبا جنبشت همایون باد — عید و نوروز بر تو میمون باد
شب محنت به آخر آمد و شد — شب من روز و روز من نوروز

ظهیر فاریابی [۱۲۰۲]

نوروز فرخ آمد و بوی بهار داد — بوی بهارو مژده زلفین یار داد
یار کزو وظیفه نوروز خواستم — گفت از لبم رطب دهم از غمزه خار داد

نظامی [۱۲۰۹]

چو بر زد باربد زین سان نوایی — نکیسا کرد از آن خوشتر ادایی

شکفته چون گل نوروز و نو رنگ
به نوروز این غزل در ساخت با چنگ
زهی چشمم به دیدار تو روشن
سر کویت مرا خوشتر ز گلشن
خیالت پیشوای خواب و خوردم
غبارت توتیای چشم دردم
به تو خوشدل دماغ مشک بیزم
ز تو روشن چراغ صبح خیزم
مرا چشمی و چشمم را چراغی
چراغ چشم و چشم افروز باغی

عطار نیشاپوری [۱۲۲۱]

می و معشوق و عشق و روز نوروز
ز توبه توبه باید کرد امروز

مولانا [۱۲۷۳]

امروز جمال تو بر دیده مبارک باد
بر ما هوس تازه پیچیده مبارک باد
گل ها چون میان بندد بر جمله جهان خندد
ای پر گل و صد چون گل خندیده مبارکباد
خوبان چو رخت دیده افتاده و لغزیده
دل بر در این خانه لغزیده مبارکباد
نوروز رخت دیدم خوش اشک بباریدم
نوروز و چنین باران باریده مبارکباد
بی گفت زبان تو بی حرف و بیان تو
از باطن تو گوشت بشنیده مبارکباد

سعدی [۱۲۹۲]

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار
هر گیاهی که به نوروز نجنبد رطب است
جنبش سرو تو پنداری کز باد صباست
نه که از ناله مرغان چمن در طرب است
هر کسی را به تو این میل نباشد که مرا
کافتابی تو و کوتاه نظر مرغ شب است
خواهم اندر طلبت عمر به پایان آورد
گرچه راهم نه به اندازه پای طلب است

امیر خسرو دهلوی [۱۳۲۵]

چو بستان تازه گشت از باد نوروز
جهان بستد بهار عالم افروز
ز آسیب صبا در جلوه شد باغ
به غارت داد بلبل خانه زاغ
عروس غنچه را نو شد عماری
کمر بربست گل در پرده داری
بنفشه سر برآورد از لب جوی
زمین گشت از ریاحین عنبرین بوی
نسیم صبحگاه از مشک بویی
هزاران نافه در برداشت گویی
حریر گل ورق در خون سرشته
برات عیش بر ساقی نوشته

خواجوی کرمانی [۱۳۵۲]

تو را یار یزدان فیروز باد
همه روز بخت تو نوروز باد

عبید زاکانی [۱۳۶۹]

باد بهار و مقدم نوروز و بوی گل — آشوب عیش در دل پیر و جوان فکند
رسیدم موسم نوروز و گاه آن آمد — که دل هوای گلستان و لاله زار کند

سلمان ساوجی [۱۳۷۶]

باد نوروز نسیم گل رعنا آورد — گرد مشک ختن از دامن صحرا آورد
شاخ را باغ بنفش دم طاووس نگاشت — غنچه را باد به شکل سر ببغا آورد

حافظ [۱۳۸۹]

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی — از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بیفروزی
چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن — که قارون را غلط ها داد سودای زراندوزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی — به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی
سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی — که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
میی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش — خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش — که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی
نه حافظ می‌کند تنها دعای خواجه توران شاه — ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی

شاه نعمت الله ولی [۱۴۳۱]

مرا عید و نوروز باشد به عشق — چه غم دارم ار عقل را عشق نیست
دیده روشن اگر خواهی چو نور — در نظر با مردم بینا نشین
خیمه از خانه به صحرا می زنیم — وقت نوروز است و ما صحرانشین

جامی [۱۴۹۲]

چون شود تازه عالم از نوروز — سبزه و گل شود جهان افروز
دعوت خلق را سماط نهید — عشرت و عیش را نشاط نهید
ببرید از دل فقیران زنگ — به نوای نی و نوازش چنگ
تا به آنها چو گوش کنید — از غم و رنج دی بیاسایند
عید نوروز بود و فصل بهار — دامن گل به کف چو دامن یار
خیمه از حد شهر بیرون زد — سایه بان بر کنار جیحون زد

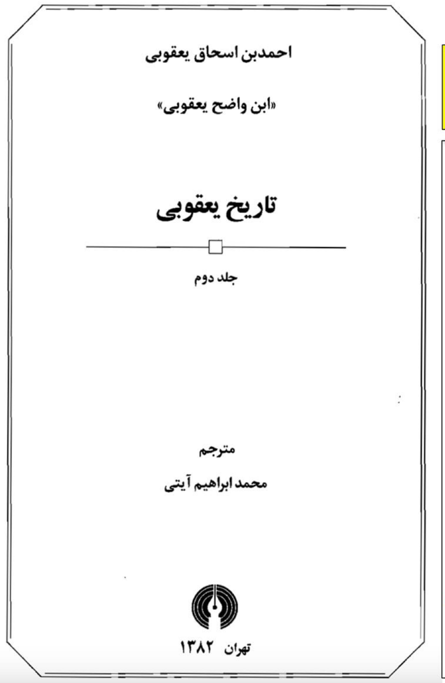
هلالی جغتایی [۱۵۲۹]

شد ماه من آن شمع شب افروز امشب — گو چرخ و فلک ز رشک می سوز امشب
امشب نه شب وصل، شب قدر من است — بهتر ز هزار روز، نوروز من است

نوروز و مهرگان در زمان معاویه

(تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵: ۹۰۵ م)

معاویه ، عبدالله بن دراج غلام خود را برخراج عراق گماشت و باو نوشت : ازمال عراق [آنچه] بدان کومك جویم بسوی من حمل کن . پس ابن دراج بدو نوشت و بدو خاطرنشان ساخت که دهگانان باو خبر داده‌اند که کسری و خاندان کسری را خالصه‌هایی بوده است که درآمد آنها را برای خودشان جمع آوری می‌کرده‌اند و حکم خراج برآن بار نمی‌شود پس باو نوشت که آن خالصه‌ها را بشمار و خالصه‌اش قرارده وسدها برای آنها بساز . پس دهگانان را فراهم ساخت و ازایشان پرسش کرد وگفتند که دفتر در حلوان است ، پس فرستاد تاآن را آوردند و هرچه را برای کسری وخاندان کسری بود ازآن استخراج نمودوسدها برآن بست و آن را خالصهٔ معاویه قرار داد پس از زمین کوفه و سواد آن ، در آمدش به‌پنجاه میلیون درهم رسید . به‌عبدالرحمان‌بن ابی‌بکره دربارهٔ سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آنهارا دستور داد که هدیه‌های نوروز ومهرگان را نزد وی فرستند و درنوروز و جزآن و درمهرگان ده میلیون‌نزد وی فرستاده میشد.


احمدبن اسحاق یعقوبی

«ابن واضح یعقوبی»

تاریخ یعقوبی

جلد دوم

مترجم

محمدابراهیم آیتی

تهران ۱۳۸۲

